

سخنی با متولیان امور جوانان

<?xml encoding="UTF-8">

جنون جوانی؛ فرهنگ و اندیشه دینی

اشاره: آغاز سال تحصیلی و بازگشایی مدارس و مراکز آموزش عالی بار دیگر بهانه ای فراهم آورد تا مطبوعات و رسانه ها موضوع تعلیم و تربیت نسل جوان را مورد توجه قرار دهند و درباره آن بنویسند و بگویند. برآستی در کشوری که نیمی از جمعیتش را جوانان تشکیل می دهند تا چه اندازه به موضوع چگونگی پرورش فکری و دینی جوانان اهمیت داده می شود؟ آیا خانواده ها و نهادهای تربیتی و فرهنگی کشور موضوع تربیت «جوان مسلمان» در عصر حاکمیت فرهنگ ابتذال و تباهی غرب را مورد توجه جدی قرار داده اند؟ آیا هیچ به این اندیشیده ایم که چگونه می توان نسل امروز را نیز چون نسلهای پیشین «منتظر» تربیت کرد و برای ظهور دولت کریمه امام عصر، عجل الله تعالی فرجه، آماده ساخت؟

مقاله حاضر در واقع پیش درآمدی است برای طرح جدی تر موضوع جوانان و تعلیم و تربیت آنها در مجله موعود. امیدواریم که همه اندیشمندان و فرهیختگان میهن اسلامی و همه خوانندگان عزیز موعود با طرح دیدگاههای خود ما را در رسیدن به طرحی کلان برای تربیت «نسل منتظر» یاری کنند. ان شاءالله.

همه بزرگان ما در قدیم، از کودکی و خردسالی به تربیت روانی و دینی فرزندان خود اقدام می کردند و به این طریق جوانان پرورده دست این بزرگان نه تنها از همسالان و بزرگترهای سنی خود نیز که تحت تربیتی این چنین قرار نداشته اند سر بوده اند، و بسیاری از ایشان برتری را نسبت به بزرگان نسلهای بعدی حفظ کرده اند، و چه بسا بتوان سر تاکید قرآن آسمانی بر اشتغال عنوان «مقربون» یا «سابقون» بر شمار بیشتری از گذشتگان را، در روش تربیتی خاص آنان جستجو کرد که افراد نسلهای بعد - به علت بعد فرهنگ - از آن کلا یا جزئا بی بهره بوده اند.

(1)

به طور مثال در ادبیات کهن ما، چه پیش از اسلام و در دوره حاکمیت حکیمان موسوم به «مغان» و چه پس از آن و در دوران زمامداری فرهنگی عالمان مسلمان، همواره بخشی خاص به نحوه تربیت عملی و نه تنها علمی خردسالان و جوانان اختصاص داشته و گاه در حلقه درس یک عالم عالیقدر - گذشته از محافل خصوصی - هزاران نفر شرکت می جسته اند. و این همان سبک تعلیمی است که توسط اندیشورانی همچون ژرارد و آدلهارد و آلبرت کبیر به اروپای قرون وسطی منتقل شد و علی رغم انعکاس ناقص در آثار نویسندگانی چون جان لاک انگلیسی و روسوی فرانسوی، بتدریج در محاق فراموشی فرو رفت. (2)

بنا به اسناد تاریخی، عمده تاکید آموزگاران مسلمان علاوه بر آموزش فنون اسب سواری، تیراندازی و شناگری، بر محور اخلاق عملی و آموزشهای به اصطلاح پراتیک دور می زده، فلذا بر خلاف آنچه امروزه در جوامع غربی و غربزدگان شرقی شایع است، آموزشهای اخلاقی به مشاعره و پند و اندرز زبانی و عاقبت چرس و بنگ و مواد افیونی! ختم نمی شده است. به مادران و پدران می آموختند که تادیب عملی نوباوگان می باید بلافاصله پس از دوران شیرخوارگی آغاز شود و نخستین درسی که کودک می آموزد، می باید درس عفت و حیا باشد. کودکان و نوجوانان را عملاً از همنشینی با اضداد باز می داشتند و از خواب بسیار و شره و شکم پروری ایشان مانع می شدند. مرحوم خواجه طوسی در کتاب «اخلاق ناصری» می نویسد:

ملوک فرس را رسم بوده است که فرزندان در میانه حشم و خدم تربیت ندادندی، بلکه با ثقات به طرفی فرستادندی تا به درشتی عیش و خشونت در مآکل و مشارب و ملابس برآیند و از تنعم و تجمل حذر نمایند و اخبار ایشان مشهود است و در اسلام عادت رؤسای دیلم نیز همین بوده است. (3)

همچنانکه از کتب تربیتی گذشتگان برمی آید، سیر تربیتی کودکان از مدتها پیش از بلوغ آغاز می شده و با رسیدن به سن جوانی، جوان با عبور از مسیر آموزش حکمت طبیعی و ریاضیات (حساب و هندسه و موسیقی) که حکم پرورشگاه ذهن نوآموزان را داشته، به حکمت اولی یا علم به مبدا معاد می رسیده است. اما مهم اینجاست که مقدم بر مباحث حکمت نظری، به او حکمت عملی یعنی اخلاق و تدبیر منزل و آیین ملک داری می آموختند و همچنین با تاکید بر لزوم همراهی سلوک عملی، زمینه پیوند نفس دانش آموزان را با موضوع و محمول و نسبت قضایایی که آموخته اند برقرار می ساختند. به همین سان اولین درس لقمان حکیم به فرزند خود علم اخلاق است؛ آنجا که پس از تعلیم علوم حکمی و اصول خداشناسی سخن را به تعلیم طریق سلوک با پدر و مادر و همگان، و عاقبت طریق راه رفتن و سخن گفتن می کشاند:

و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر. (4)

در راه رفتن میانه روی پیشه کن و در هنگام سخن گفتن با صدای پایین گفتگو کن که بی گمان گوشخراشترین صداها صوت خران است.

بخشی از نصایح مذکور در آیات سوره مبارکه لقمان آمده و متن نسبتاً مشروح آن در فرمایش امام صادق، علیه السلام، ذیل این آیات مضبوط است. (5)

از سوی دیگر یکی از تعالیم قرآن آسمانی آن است که آدمی ذاتاً موجودی هلوع، سرکش و طغیانگر بوده، آنتروپی خاص وجود او طبیعتاً وی را به نافرمانی از فرمان رب فرا می خواند. به زبان ساده تر طی مسیر سعادت (یا صراط مستقیم) مستلزم صرف انرژی و مراقبه دایم تا استقرار فضایل اخلاقی به صورت «ملکه روانی» در وجود انسان است.

برخی انسانها ذاتاً از برخی رذایل پالوده هستند اما برای کسب بعضی دیگر از فضایل به تلاش جسمانی و پرورش قوای رحمانی محتاج اند. به این لحاظ عمده تلاش رهبران الهی آن بوده که بر توسن سرکش تمایلات انسانها، مهار تدبیر ببندند و با اجرای برنامه های فرهنگی خاص و ضمن پرهیز از سرکوب تمایلات صحیح غریزی، محدوده ملکوت نفس را از سیطره دو قوه «وهم» و «خیال» رهایی ببخشند. و این دقیقاً نقطه مقابل خطی است که در طول تاریخ پیوسته بر تنور هواجس نفسانی دمیده و به تعبیر مرحوم علامه محمدتقی جعفری، رضی الله عنه، همواره بر «چاه آرتزین» هوی و هوس ایشان، تلمبه تحریک نصب می کرده است! در دیدگاه اول همواره میان عقل و دین نسبتی وثیق در میان بوده و همانگونه که یکی از اندیشوران معاصر بخوبی اشاره کرده است، مشتقات مختلف به کار رفته در قرآن آسمانی و روایات معصومین همچون «عقل» و «نهی» و امثال آن - بیش از آنکه با «راسیو» یا «ریزن» غربی هم افق باشد با دین (religion) که از ریشه لاتین [religare] به معنی عقال و وصل کردن و گره زدن و در یک کلام اتصال به حقیقت، گرفته شده هم معنی است. (6)

پس بی مناسبت نیست که در همان حالی که نبی مکرم اسلام، صلی الله علیه وآله، جوانی را «شعبه ای از جنون» می خوانند (7) و یا امام امیرالمؤمنین، علیه السلام، اندیشه روشن پیروان سالخورده را از توان جوانان برتر می دانند (8) و یا امام کاظم، علیه السلام، جوان شیعه ای را که علم دین نمی آموزد مستوجب مجازاتی دردناک (گویا بیست تازیانه) قلمداد می فرماید، (9) این حدیث نبوی که:

ان الله يحب الشاب الذي يغنى شبابه في طاعة الله.

بی گمان خداوند جوانی را که دوران شباب خود را در طاعت خدا فنا کند دوست می دارد.

قرنهاست که بر تارک فرهنگ و اندیشه اسلامی می درخشد.

به این منوال مسیر تربیتی یاد شده در روایات معصومین که آموزش عملی علم دین را از دوران شیرخوارگی به بعد از مهمترین وظایف والدین می شمارد، سخنی از سر گزاف نیست. چه در واقع این قبیل دستوالعملها حکم اقدامات پیشگیرانه ای را دارند که ذهن کودک را پیش از رسیدن به دوران بلوغ و جنون جوانی از مرحله عقل بالفعل و مستفاد بالاتر برده یا لاقل بر اسب سرکش هواجس نفسانی لگام تدبیر می بندد. دقت در داستان زندگی پیامبران و امامان معصوم و همچنین بررسی تمامی اسوه های جوانی که از سوی نبی مکرم اسلام و جانشینان آن حضرت به ماموریتی گماشته شده اند صحت این ادعا را به اثبات می رساند.

همه انبیا الهی چه آنها که تحت تربیت بزرگی به بالندگی رسیده اند و چه کسانی که منزوی از اجتماع پیرامون، به درجات والای علم و ایمان دست یافته اند در دوران خردسالی و جوانی به نوعی ریاضت شرعی و خودسازی اخلاقی رو کرده اند. تکلم موسی، علیه السلام، با شجره مبارکه زیتونه - به عنوان مجلای فیض الهی - پس از آموزش هشت ساله در نزد شعیب، صورت تحقق به خود پذیرفت و موسی، علیه السلام، در دوران نبوت نیز از تعالیم عملی خضر، علیه السلام، بهره ها برد. مریم، عیسی و یحیی، علیهم السلام، هر سه از کفایت زکریای نبی، علیه السلام، برخوردار بوده و چنانکه در آیات قرآن ثبت است، محراب را به عنوان محل جنگ نفس برگزیده بودند. ابراهیم، علیه السلام، در دوران جوانی از جامعه مشرک خود کناره می گیرد و دوران جوانی داود و سلیمان و یعقوب و یوسف به مبارزه سرسختانه با دشمن بیرون و درون می گذرد. از همه مهمتر اعتکاف و شرکت نبی اکرم در مبارزات حق طلبانه «حلف الفضول» در نزد مورخین مشهور و نشانه ای از اهتمام آن حضرت به پالایش نفس در دوران جوانی است. و چنانکه می دانیم روش تربیتی نبی اکرم در پرورش راهبر رادمرد تشیع امیرالمؤمنین، علیه السلام، از طریق ایشان به محمد بن ابی بکر انتقال یافته و پسر خلیفه اول را نسبت به همگان خود، از سطح بسیار بالاتری از معرفت برخوردار ساخته است. در همه این موارد محور، همواره حق بوده، نه آنکه به بهانه شور جوانی و عادت ایام شباب، حق بر محور هدی بگردد و تربیت دینی مقهور هورمونهای مترشحه تحت اثر عوامل درونی و بیرونی واقع شود. در حقیقت نفس مطمئنه این عده از تربیت یافتگان دامن دین به قدری از قوت برخوردار بوده که به «فاعلیت بالتسخیر» همه شئون حیات ایشان را تحت نظارت شرع درآورده است.

نکته مهم اینجااست که پالودن نفس از رذایل اخلاقی و در نتیجه غلبه بر هواجس درونی از دایره عقل نظری بیرون است، فلذا انتظار آنکه فردی با خواندن کتب عرفانی و اخلاقی و یا شنیدن پند و موعظه عالمان علوم غریبه، به پرورش نفس و رهایی از جنون جوانی تمکن یابد، انتظاری سخت بی مورد شمرده می شود. و این مع الاسف حقیقت واضحی است که بخشی از اولیای فرهنگی ما آن را از خاطر برده اند. فلذا با ترویج روشهای خودساخته و ترویج و توسعه سخنرانیهای بظاهر جذاب عرفانی، در عوض تربیت نسل جوان، به نوعی اباحی گری و حداکثر درویش مسلکی در میان ایشان دامن زده اند.

ترویج روشهای خودیابی و خودهیپنوتیزمی و حتی تعلیم نحوه خروج روح از بدن یا فکرخوانی نکته قابل تامل دیگری است که در سالهای گذشته به روشهای تربیت جوانان اضافه شده است. افزودن اینگونه چاشنیها به تعالیم غلط گذشته باعث شده تا برخی جوانان که از تربیت دینی صحیح تهی مانده اند، با اتخاذ راه کارهای غلط سیر و سلوک، به لت بی اعتنائی به ظواهر شریعت که اولین و مهمترین گام برای رسوخ در باطن آن محسوب

می شود، از دسایس درونی نفس و شیطان غافل مانده و در نتیجه با نوعی تجری و گستاخی بیش از پیش، راه هر گونه اصلاحی را بالکل بر خود ببندند.

در این میان آنچه بیش از همه دل را می آزارد، غفلت حاکم بر بخش وسیعی از جوانان است که محور اصلی هدایت صحیح یعنی مولی صاحب الزمان، علیه السلام، را از یاد برده و در این حدیث هیچ گونه تلاشی برای آماده سازی آنان برای استقبال از ظهور آن حضرت صورت نمی گیرد. البته چنانکه در مقالاتی دیگر هم گفته اند مشکل اینجاست که عموم دست اندرکاران فرهنگی از امام، علیه السلام، اسطوره ای دست نیافتنی ساخته اند که هر گونه ارتباطی با ایشان در میانه عصر غیبت تا ظهور ناممکن است و ایجاد این پیوند جز با مشاهده آن بزرگوار میسر نیست. حال آنکه اگر کوشش صحیحی برای آماده سازی نسل جوان برای ظهور و همچنین پذیرش ولایت تکوینی آن حضرت صورت می گرفت، جاذبه فوق العاده مکتب ایشان خود بخود راه را بر بسیاری از انحرافات نسل جوان می بست.

از بزرگان خود شنیده ام که اجداد بزرگوار ما در دوران جوانی همواره در انتظار ظهور به سر می برده اند و این خود عاملی بوده که وضع موجود را که در واقع وضع رکود است، منتهای سیر جامعه اسلامی بلکه جهانی ندانسته با عدم فریفتگی در برابر بتهای علم و ثروت و قدرت، در پلکان صعود به سوی ولایت کبری کشیده شوند. اگر چه جوانان بسیاری را می شناسم که در عصر معاصر به این مانور صبحگاهی روزهای جمعه خو کرده اند، اما به دلیل همان تربیتی که در این مقاله از آن سخن رفت، جوانان در گذشته اعصار پیشین را در رهیابی به ولایت مولی بقیه الله الاعظم بسی وثیق تر می دانم و چه بسا که علت آنکه علی رغم وجود و حضور نیروهای کارآمد در عصر ظهور، همه منتظران اصیل اعصار گذشته که عمری را به صیقل روح و سلاح مشغول بوده اند، در رجعتی دوباره به معاصرین عصر ظهور می پیوندند، در همین خلوص و ایمان و آمادگی رزمی گذشتگان نهفته باشد. امید که این تحلیل با پیوستن حجم وسیعی از جوانان این روزگار به این کاروان در آینده ای نه چندان دور صورتی دیگر به خود بگیرد. ان شاءالله.

پی نوشت ها :

1. سوره واقعه (56)، آیات 10 - 14. (ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین).
2. اولی در کتاب «اندیشه هایی در باب تعلیم و تربیت» و دومی در کتاب «امیل».
3. طوسی، نصیرالدین، اخلاق ناصری، انتشارات کتابفروشی علمیه اسلامیة، تهران، بی تا، ص 189.
4. سوره لقمان (31)، آیه 19.
5. ر.ک: الطباطبایی، سید محمدحسین تفسیر المیزان ذیل آیات سوره فرقان.
6. نصر، سید حسین، «تصوف و تعقل در اسلام»، فصلنامه نامه فرهنگ، سال سوم، شماره چهارم، شماره مسلسل 12، زمستان 1372، ص 78.
7. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج 17، ص 49.
8. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 83.
9. المجلسی، محمدباقر، ج 1، ص 66.